

مجله زبان و ادبیات فارسی  
 دانشگاه سیستان و بلوچستان  
 سال سوم - بهار و تابستان ۱۳۸۴

## دیوان در دیوان ناصر خسرو

دکتر مریم السادات اسعدی  
 دانشگاه پیام نور یزد

### چکیده

در این نوشتار، آنچه نزد ناصر خسرو در دیوان اشعارش «دیو» قلمداد شده مورد بررسی قرار گرفته است. ابتدا معانی مختلف این واژه با مراجعه به فرهنگ‌ها و با عنایت به نحوه کاربرد آن در دین زردشت، شاهنامه فردوسی و برخی منابع دیگر بازگو شده است. گفتنی است علاوه بر ناصر خسرو، بسیاری از شاعران کهن از این واژه در آثار خود استفاده کرده‌اند، اما ناصر خسرو در این زمینه پیش‌تاز است و «دیو» در دیوان او نمودی ویژه دارد. مطالعه سروده‌های این شاعر بزرگ نشان می‌دهد اشخاصی چون خلفای عباسی، امیران سلجوقی، عوام، جهال، فقهای دروغین، حریصان و ... دیو خوانده شده‌اند. علاوه بر اینها شاعر، جهان، جهل، جسم، نفس، دهر، آز و ... را نیز «دیو» می‌نامد. با ذکر شواهدی از اشعار ناصر خسرو و گاه شاعران دیگر، راجع به هر یک از این «دیوها» به اختصار سخن گفته شده، از آنجا که شواهد موجود مربوط به هر مورد متعدد است، به ذکر شاخص‌ترین آنها اکتفا شده است.

**واژگان کلیدی:** دیو، دیوان، ناصر خسرو

## مقدمه

مرا مرغی سیه ساراست گل خوار  
گهر بار و سخن دان در قلمدان  
مرا دیوان چو درج دُر از آن است  
بخوان دیوان من بر جمع دیوان  
که آیات قران و شعر حجت  
دل دیوان بسنبد همچو پیکان

(ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۱۰۹)

هنگام مطالعه دیوان ناصر خسرو، بارها به واژه «دیو» بر می‌خوریم. آشنایی با معانی این واژه و دیوان مورد نظر شاعر، می‌تواند گام کوچکی باشد برای درک بهتر اشعار این سراینده بزرگ. در فرهنگ‌ها، معانی متعددی برای «دیو» ذکر شده است. برخی از آنها عبارتند از «شیطان یا ابلیس»، «جن»، «موجودی متوهم که به صورت انسانی بلند قامت و تنومند و زشت و هولناک تصور می‌شود که دو شاخ مانند شاخ گاو بر سر دارد و دارای دم است»، «کنایه از مردم بیابانی و وحشی»، «کنایه از مردم پهلوان و دلیر» و در اصطلاح فلسفه: «نفس جاهل بدکردار» همچنین گفته‌اند: «پارسیان هر سرکش و متمرد را خواه از جنس انس، خواه از جن و خواه از دیگر حیوانات دیو خوانند چنانکه عرب شیطان گویند و هرکه کار نیک کند فارسیان او را فرشته خوانند. بنابراین دیو سپید را که نام مردی پهلوان بود چون بر خداوند خویش کیکاوس عاصی شد دیو خواندند و ابلیس را که فارسیان اهرمن و دیو خوانند برای عدم اطاعت و بندگی اوست». (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۷: ۱۰۵۵ به نقل از انجمن آرا)

در شاهنامه فردوسی نیز بسیار از دیو سخن رفته است. دکتر ذبیح‌ا... صفا، با ذکر برخی قراین به این نتیجه رسیده است که منظور از دیوان در روایات ملی ایرانیان - غیر از مفاهیم مجردشیر- دسته ای از آدمیان بسیار تنومند و از نژادی قوی هستند که چون با ایرانیان بر سر مساکن خویش می‌جنگند، می‌توان گفت از نژادی دیگرند که پیش از ایرانیان در ایران یا نواحی خاصی از آن مثلا مازندران و گیلان سکونت داشته‌اند. (صفا، ۱۳۶۹: ۶۰۴ و ۶۰۹)

همچنین، دکتر صفا معتقد است علت آنکه در روایات ملی ایران، برای دیوان شاخ و دم تصور می‌کردند، آن بوده که دیوان بنا بر آنچه از شاهنامه استنباط می‌شود، پوست حیوانات به تن می‌کردند. (همان: ۶۰۵)

اما فردوسی در داستان «اکوان دیو» می گوید:

تو سر دیو را مردم بدشناس      کسی کو ندارد ز یزدان سپاس  
هر آن کو گذشت از ره مردمی      ز دیوان شمر شمر از آدمی

(فردوسی، ۱۳۷۰، ج ۳: ۷۸۱)

دیو در دین زردشت و اوستا نیز قابل بررسی است. در اوستا، در برابر آتش سپستان (امشاسپندان) و یزتان که موجودات پاک و مقدس و دستیار اهورامزدا در ایجاد و حفظ جهان خیرند، دسته بزرگی از موجودات تبهکار وجود دارند که کار آنها مقرون به فساد و تباهی و پدید آوردن مایه شر و بدی است. سردسته این موجودات «انگر مئی نیو» (*Angra-Mainyu*) یا اهریمن است که شر محض و به وجود آورنده تمام بدیها است. از جمله صفاتی که از او در آثار مذهبی مزدیسنا ذکر شده، می توان به اینها اشاره کرد: دوزدام (*Dujdama*) به معنی آفریننده موجودات شر، مئی ریّه (*Mairyā*) به معنی تبهکار و داوتّم (*Daevotema*) یعنی: دیوترین دیوان. همانگونه که اهورا مزدا برای اداره امور خیر، امشاسپندان و ایزدان را در اختیار دارد، انگر مئی نیو نیز، موجودات خبیثی چون دیو، یاتوک (جادو) و پئریکا (پری) را در اختیار دارد. (معین، ۱۳۲۶: ۱۵۶-۱۵۷ و ۱۶۲-۱۶۳)

با توجه به نمونه های طرز استعمال «دیو» در اوستا، در می یابیم که دئو (*Daeve*=دیو)، آفریده خطرناک اهریمن و مایه آسیب مردم است که در ردیف جادوان و پریان قرار می گیرد. علاوه بر آن، در اوستا، دیو برخدایان مذاهب غیر ایرانی اطلاق می شود (در ترکیب دیویسنا) و این امر از آنجا نشأت می گیرد که دیو در مذاهب آریایی، به معنی «خدا» استعمال می شده است. گذشته از ترکیب دیویسنا، در موارد دیگر، معمولاً «دئو» به معنی موجودات مجرد خبیث و تقریباً معادل شیاطین در دین اسلام است. (همان: ۶۰۷)

لازم به ذکر است که ایرانی ها پیش از ظهور زردشت، بر دین ودایی بودند و خدایان گوناگونی را پرستش می کردند. (مشکور، ۱۳۷۲: ۹۴) زردشت، بر همه این خدایان ودایی خط بطلان کشید و آنان را از مقام الوهیت به درجه «دیو» تنزل داد. در نظر او، تمامی خدایان آریایی و غیر آریایی، همچنین موجودات شریر، جانوران درنده و آزار دهنده، بیماری ها، رنج ها، تاریکی و مرگ در شمار دیوان بودند. (همان: ۹۷)

در دیوان ناصر خسرو، در موارد بسیار مراد از دیو همان ابلیس یا شیطان است مانند ابیات

زیر:

سپس دیوبه بی راه چنین چند روی ؟ جز که بی راه ندانی نرود دیو رحیم؟  
(ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۳۵۷)

گر نبرده است تو را دیو فریبنده ز راه چون که از طاعت و دانش حق یزدان ندهی؟  
(همان: ۴۶۳)

در مواردی نیز، موجودی فریبنده مورد نظر است که قطعاً نمی توان نام ابلیس بر آن نهاد، بلکه می تواند مراد نفس اماره یا چیز گمراه کننده دیگری باشد:

دیو مهمان دل تو است نگر تا بگزاف این گزین خانه بدان بیهده مهمان ندهی  
(همان: ۴۶۳)

مکر دیوان و هوس ها را منہ درخزینہ ی علم رب العالمین  
(همان: ۱۱۹)

«دیو» در بیت زیر از مثنوی مولوی نیز استعاره از نفس نافرمان است.

خانه دیو است دل های همه کم پذیر از دیو مردم دمدمه  
( شهیدی، ۱۳۷۶، جزء چهارم، دفتر اول: ۲۰۹ )

در جایی از دیوان ناصر خسرو، استعمال «دیو» به بیان عقیده زردشتی مذهبان درباره دو اصل خیر و شر مربوط می شود که راجع به آن پیش از این سخن رفت:

هر کسی را زیر این چادر درون خاطر جوینا به راهی رهبر است  
اینت گوید : کردگار ما همه چرخ و خاک و آب و باد و آذر است...  
وانت گوید: کردگار نیک و بد ایزد دادار و دیو ابتر است  
کار یزدان صلح و نیکویی و خیر کار دیوان جنگ و زشتی و شر است  
(ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۳۳)

در موارد اندک، «دیو» به معنی موجودی زشت و مهیب به کاررفته، در شاهد زیر، ابر سیاه باران زا به چنین موجودی تشبیه شده است:

ای افسر کوه و چرخ را جوشن خود تیره به روی و فعل تو روشن

چون باد سحر تو را برانگیزد  
دیوی سیاهی به لولو آبستن  
وانگه که تهی شوی ز فرزندان  
چون پنبه شوی به کوه برخرمن  
(همان: ۳۲۷)

مولانا نیز در مثنوی «دیو» را به معنی موجودی زشت و بدنما به کار برده است.  
نورمه راجع شود هم سوی ماه  
وا رود عکسش ز دیوار سیاه  
پس بماند آب و گل بی آن نگار  
گردد آن دیوار بی مه دیو وار  
(شهیدی، ۱۳۸۰، دفتر ششم: ۱۴۲)

در بیت زیر نیز حافظ، سیمای نازیبای «دیو» را در نظر داشته است:  
پری نهفته رخ و دیو در کرشمه حن  
بسوخت دیده زحیرت که این چه بوالعجبی است  
(حافظ، ۱۳۶۷: ۱۱)

گاه ناصر خسرو از دیو، جنیان را اراده کرده است:  
ملک جهان گربه دست دیوان بد  
بازکنون حالها همیدون شد  
(ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۷۸)  
بیت فوق اشاره دارد به این مطلب که قبل از آفرینش انسان، زمین دردست جنیان بود  
(غلامرضایی، ۱۳۷۵: ۱۶۴)

دیو در بیت زیر نیز در لغت نامه به معنی «جن» آمده است (رک دهخدا، ذیل دیو)  
جدشان رهبر دیو و پری و مردم بود  
سوی رضوان خدای و پسران زان گهرند  
(ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۶۷)

شاعر در قصیده ای با متذکر شدن ارزش جان، خطاب به انسان می گوید:  
دام و دد دیو تو گشتند و به فرمانت  
زانکه تو همبر جمشید و فریدونی  
جز تو همواره همه سر به نگوئسارند  
تواگر شاه نه ای راست چنین چونی؟  
(همان: ۳۶۷)

دیو در بیت فوق، به معنی موجودی مطیع به کار رفته است و این از آنجا نشأت می گیرد که  
در شاهنامه می خوانیم که گروهی از دیوان، تحت فرمان جمشید و فریدون بودند (فردوسی،  
۱۳۷۰، ج ۱: ۲۶)

گفتنی است که در برخی موارد نمی توان تشخیص داد که شاعر، «دیو» را دقیقاً در چه معنی به کار برده است، اما با توجه به آنچه تاکنون بیان گردید می توان گفت، در اشعار ناصر خسرو در اکثر موارد بین تمامی دیوان و دیو اصلی یعنی شیطان، به گونه ای رابطه و مشابهتی دیده می شود. ناصر خسرو نیز در بیتی، مادر دیوان را همان ابلیس لعین معرفی کرده است:

مادر دیوان یکی فریشته بوده است      فعل بدش کرد زشت و فاسق و ملعون  
(ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۸)

### صفات دیوان

بررسی سروده های شاعر نشان می دهد که بارزترین صفاتی که دیوان در دیوان ناصر خسرو بدانها متصف هستند عبارتند از: فریبندگی، بی وفایی، بدگوهری، گمراه کنندگی، جهل، نفاق، گردن کشی، جنگاوری، جفاکاری، بدکنشی و ...

اما شاعر در قصیده ای، برخی سیرت های دیوان را این گونه برمی شمارد:

زنا و مسخره و جور و محال و غیبت و دزدی

دروغ و مکر و غش و کبر و طراری و غمّازی

ز سیرت های دیوان است اندر نارت اندازد

اگر زین ها برون ناری سر و یک سوش نندازی

(ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۱۲۸)

### انواع دیو

دیو خوانده های ناصر خسرو به دو دسته کلی انسانی و غیر انسانی تقسیم می شوند که هر دسته شامل دیوان متفاوتی است که به طور جداگانه مورد بررسی قرار می گیرد.

#### الف) دیوان انسانی

۱- **امیران سلجوقی:** شاعر به کرات از امیران ترک نژاد سلجوقی که به زعم او، خراسان را

ویران ساخته اند، نالیده است.

او خراسان را ملک سلیمان می داند که با تسلط ترکان سلجوقی به ملک دیو بدل شده

است:

چون که کنون ملک دیو ملعون شد؟

ملک سلیمان اگر خراسان بود

(همان: ۷۹)

ذکر این نکته لازم است که این ترکان نوحاسته از هیچ ظلم و تجاوزی نسبت به مردم دریغ نمی‌کردند و برای تأیید جفاکاری‌های خود، فقیه نمایان را دور خود جمع کرده، آنان را تطمیع می‌کردند. سلجوقیان نیز چون غزنویان چاکر خلیفه عباسی بوده، خود را ماموران بارگاه خلیفه عباسی معرفی کرده، رافضیان و باطنیان را قلع و قمع می‌نمودند (دشتی، ۱۳۶۲: ۱۱۸) ناصر خسرو در قصیده‌ای پس از توصیف اوضاع دلپذیر خراسان پیش از تسلط سلجوقیان بر آن چنین می‌گوید:

دیوی ره یافت اندر این بستان	بد فعلی و ریمنی و غداری...
من گشته هزیمتی به یـمگان در	بی هیچ گنه شده به زنهاری
چو دیو ببرد خان و مان از من	به زین به جهان نیافتم غاری

(همان: ۳۵۱)

در جایی دیگر، امیر خراسان را «گرگ» نامیده و سپاه او را «دیو»:

گرگی تو نه میر مر خراسان را	سلطان نبود چنین، توشیطانی
دیو است سپاه تو یکی لیکن	تا ظن نبیری که تو سلیمانی

(همان: ۶۰)

**۲- بندگان شکم:** در نظر ناصر خسرو، شکم پرستان هم ردیف ستوران اند. یکی از قصاید او با این مطلع آغاز می‌گردد:

هرکه چون خرفتنه خواب و خور است      گرچه مردم صورت است آن هم خر است

(همان: ۳۳)

افرادی که چون ستور، دایم به امر خوردن مشغول اند، در بیت زیر «دیو مردم» خوانده شده‌اند:

چون گوروار دایم بر خوردن ایستادی      ای زشت دیو مردم در خورد تیر و خشتی

(همان: ۳۶۶)

**۳- جهال:** همان گونه که جهل در نظر ناصر خسرو چون دیو جلوه می‌نماید، (← جهل)، انسانهای جاهل نیز نزد او دیوانی هستند شایسته نفرین:

چنین چون گفتمی ای حجت که بر جهال این امت      فرودبادز خشم تو همی اندوه طوفانها؟

بر این دیوان اگر نفرین کنی شاید که ایشان را  
همی هر روز پر گردد به نفرین تو دیوانها  
(همان: ۴۴۵)

شاعر در قصیده ای افراد نادان گمراهی را که گمان می کنند دیگران گمراه اند و ایشان را  
راهنمای آنها، مورد مذمت قرار داده، آنها را به ستور تشبیه کرده، از نژاد دیو دانسته است:

طمع چون کردی از گمراهه دلیلی؟      نروید هرگز از پولاد شمشاد  
در این کردند از امت نیز دعوی      تنی هفتاد تا نزدیک هشتاد  
هم آن این را هم این آن را شب و روز      به گمراهی و بی دینی کند یاد  
چو خر بی علم شادان اندهریک      ستور است آنکه نادان باشد و شاد  
نژاد دیو ملعون اند یکسر      مزایاد آنکه این گو باره را زاد  
(همان: ۶۱)

۴- **حریصان:** اشخاص حریص و آزمند نزد ناصر «دیو» قلمداد شده اند:

دیوی است حریص و کام او حرصش      بشناس به هوش دیو و کامش را  
(همان: ۴۹۳)

۵- **خلفای عباسی:** خلفای عباسی از سرسخت ترین دشمنان اسماعیلیان بوده اند (غلامرضایی، ۱۳۷۵: ۳۱) آنها با ترکان سلجوقی همدست بوده، یکی، دیگری را تأیید می کرده است. این خلفا چون از پیشرفت اسماعیلیان واهمه داشتند، به امیران سلجوقی فرمان می دادند تا داعیان فاطمی را از میان بردارند. (دشتی، ۱۳۶۲: ۱۰۵) ناصر خسرو در دیوان به هر دو گروه می تازد و آنها را دیو می نامد.

شاعر در قصیده ای بعد از مدح خلیفه فاطمی (مستنصر بالله)، به او نوید می دهد که پس از ورود مستنصر به بغداد و تسخیر کردن آن، خلیفه عباسی فرزندش را در مقابل او قربانی خواهد کرد:

چون به بغداد فرو آیی پیش آرد      دیو عباسی فرزند به قربانی  
(همان: ۴۳۷)

ناصر امیدوار بود که روزی مستنصر بغداد را فتح کرده، روی به خراسان آرد و انتقام او را از دشمنان بگیرد (یادنامه ناصر خسرو، ۱۳۵۵: ۵۰۴)



شاعر در قصیده ای با مطلع:

که پرسد زین غریب خوار محزون  
خراسان را که بی من حال تو چون؟  
پس از ابراز ناراحتی شدید از اوضاع حاکم بر خراسان، از مدهوش بودن گروهی که گویی  
افیون خورده‌اند، اظهار شگفتی می کند و آن راناشی از این می داند که دیوارون، دشمنی  
حضرت علی(ع) را در آنها سرشته است که مراد از دیو می تواند خلیفه عباسی  
باشد. (غلامرضایی، ۱۳۷۵: ۱۹۷).

چه حال است این که مدهوش اندیکسر  
که پنداری که خورده استند هپیون  
ازیرا دشمنی نی هارون امّت  
سرشته ست اندر ایشان دیو وارون  
(همان: ۱۴۵)

۶- عوام: ناصر خسرو در سرتاسر دیوان با عوام در جنگ و ستیزه به سر می برد. او حتی  
در بیتی، عامه را به مقام حیوانات تنزل می دهد:

مرغزاری است این جهان که درو  
عامه ددگان مردم آزارند  
(ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۴۷۳)

گفتنی است ناصر خسرو، زمانی که در بلخ به دعوت کردن به دین باطنی مشغول بود، عوام  
بانفرت و خصومت با او برخورد می کردند و هنگامی که تصمیم گرفت در نیشابور پناهگاهی  
یابد، عوام را به خون خود تشنه یافت. (زرین کوب، ۱۳۷۰: ۹۲) پس از فرار به دره یمگان نیز،  
عوام، شاعر را به سبب محرومیت ها و وضع نامناسبی که در آنجا داشت مقصر دانسته، او را  
سرزنش می کردند(دشتی، ۱۳۶۲: ۱۱۳)

ناصر در ابیات زیر، عامه را به سبب ویژگی هایشان «دیو» می نامد:

عامه دیواست، اگر دیو خطا گوید  
جز خطا باشد هرگز سخن حیران  
شو حذر دار، حذر زین یله گوباره  
بل نه گوباره کز این قافله شیطان  
(ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۱۲-۴۱۱)

نرم کن آواز و گوش هوش به من دار  
تات بگویم چه گفت سام نریمان  
گفت که دیوند جمله عامه اگر دیو  
بدکنشانند و با سفاهت و شومان  
(همان: ۴۵۰)

**۷- قشری مذهبیان سست دین جاهل طمعکار که به سبب حب دنیا از راه دین منحرف شده‌اند:**

در ابیات زیر، شاعر از افرادی که متصف به اوصاف مذکوراند انتقاد می‌کند که با توجه به بیت چهارم می‌توان گفت سنی مذهب یا به قول ناصر خسرو «ناصری» نیز هستند:

به چپ و راست مدو، راست برو برره دین

ره دین راست تر است ای پسر از تار طراز

به چپ و راست شده ست از ره دین آن که جهان

بر دراعه اش به چپ و راست به زربست طراز

شوم چنگال چو نشپیل خود از مال یتیم

نکشد گرچه ده انگشت ببرییش به‌گاز

ور پیریش یکی مشکل، گویدت به خشم

سخن رافضیان است که آوردی باز

به سوال تو چو درماند، گوید به نشاط

بر پیمبر صلواتی خوش خواهم باواز

صبر کطن بر سخن سردش زیرا کان دیو

نیست آگاه هنوز، ای پسر، از نرخ پیاز

(ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۱۱۴ و ۱۱۳)

**۸- مخالفان و دشمنان شاعر: ناصر خسرو، بارها از مخالفان و دشمنان خود که به زعم او**

انسان‌هایی نادان هستند و او را به بدمذهبی متهم می‌سازند نالیده است. گفتنی است که ترکان سلجوقی و خلفای عباسی نیز از دشمنان شاعر هستند که پیشتر راجع به آنها سخن رفت و در اینجا مخالفان او به طور عام مورد نظر است. ناصر در قصیده‌ای که چند بیت آن در ذیل ذکر می‌شود، این اعدای بهانه جوی جاهل را به سپاه دیو تشبیه کرده که او از سخن گفتن به آنان امتناع می‌ورزد زیرا خداوند همچون حضرت سلیمان، قدرت تکلم با دیوان را به او عطا نکرده است، اما سکوت ناصر خسرو، حاکی از عجز او در سخنوری نیست، بلکه شاعر توانای ما هنگام محاجه از یک دشت خصم هم نمی‌هراسد لیکن معتقد است از عقل دور می‌نماید که انسان خود را از شر دیوان حفظ نکند:

بگذر ای باد دل افروز خراسانی  
بر یکی مانده به میگان دره زندانی

بی گناهی شده همواره برو دشمن  
 ترک و تازی و عراقی و خراسانی  
 بهنه جویان و جزین هیچ بهانه‌نه  
 که تو بد مذهبی و دشمن یارانی  
 چه سخن گویم من با سپه دیوان؟  
 نه مرا داد خداوند سلیمانی ...  
 از چنین خصم یکی دشت نیندیشم  
 به گه حجت ، یا رب تو همی دانی  
 لیکن از عقل روا نیست که از دیوان  
 خویشان را نکند مرد نگه بانی

( همان: ۳۶-۴۳۵ )

شاعر دل افگار، «عموم مخالفان خود را بارها خر و گاو نامیده» (غلامرضایی، ۱۳۷۵: ۵۸) در ابیات زیر ابتدا آنها را به دیو تشبیه کرده سپس افتخار کسب مقام ستوران را به آنها عطا کرده است:

گویی مرا که گوهر دیوان ز آتش است  
 دیوان این زمان همه از گل مخمرند  
 جز آدمی نژاد ز آدم در این جهان  
 وینها از آدم اند چرا جملگی خرنند  
 (ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۲۴۴)

مر مرا گویی: چون هیچ برون نایی؟  
 چه نکوهیم گر از دیو گریزانم؟  
 چونکه با گاو و خرم صحبت فرمایی  
 گر تو دانی که نه گویان و نه خربانم؟  
 (همان: ۱۹۶)

۹- **مفتیان و فقیهان ریاکار و مکار:** ناصر خسرو بارها از واعظان و فقیهان زمان خود انتقاد کرده است. این انتقادات در سه جهت قرار دارد: یکی در کیفیت استنباط احکام شرعی و اتکا به رای و قیاس، دوم در مساله تحلیل منهیات شرعی و سوم، توسل به حيله های شرعی و رخصت در برخی از احکام شرعی. (محقق، ۱۳۷۴: ۳۶۰) شاعر همچنین، این فقیهان را به رشوه خواری نیز متهم کرده است. ابیات زیر نشان دهنده نظر ناصر خسرو نسبت به فقهای عصر اوست (همان: ۵۰۲) که در بیت آخر چنین فقیهانی را «غول شهر» و «دیو دهر» می خواند:

دام داران را بدان و دور باش از دامشان  
 صید نادانان شدن سوی خرد جز عار نیست

زانکه دین را دام سازد بیشتر پرهیز کن  
 زانکه سوی او چو آمد صید را زنهار نیست  
 گاه گوید زین ببايد خورد کاین پاک است و خوش  
 گاه گوید نی، نشاید خورد کاین کشتار نیست  
 و ربری زی او به رشوت ازدهای هفت سر  
 گوید این فربی یکی ماهی است و الله مار نیست  
 حیلست و مکرست فقه و علم او و سوی او  
 نیست دانا هرکه او محتال یا مکار نیست  
 گرش غول شهر گویی جای این گفتار هست

ورش دیو دهر خوانی جای استغفار نیست  
 (ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۳۱۲)

در قصیده‌ای دیگر، از عابدان، زاهدان، مفتیان و فقیهانی انتقاد می‌کند که با رسیدن نوروز به باده نوشی و لهو و لعب می‌پردازند و از اینکه او که از این گناهان ببری است، در حصار یمگان زندانی است، ناله سر می‌دهد، اما در بیت بعد خود را تسکین داده، از راندگی خود ابراز رضایت می‌کند زیرا این مطربان و پایکوبان هستند که در پیشگاهند و آواز همه این دیوان برآنت می‌جوید:

مفتی و فقیه و عابد و زاهد	گشتند همه دنان به گرد دن
گر بیدل و مست خلق شد یارب	چون است که مانده ام به زندان من؟
من رانده به ام چو پیش‌گه باشد	طنبوری و پایکوب و بربط زن
از بهر خدای سوی این دیوان	یکی بنگر به چشم دلت ای سن

(همان: ۳۲۸)

در دنباله همین قصیده، حاکمان رشوه خوار را به باد انتقاد می‌گیرد و نیز مردمی را که تظاهر به دینداری می‌کنند اما چون کوه قارن کینه در دل دارند، نکوهش می‌کند. به اعتقاد او، مردم در دین دیوانه شده‌اند و سزاوارند که به بنده کشیده شوند، سپس به درگاه حق چنین دعا می‌کند:

ای آنکه به امر تو است گردنده  
این گنبد پر چراغ بی روزن  
از گرد من این سپاه دیوان را  
به قدرت و فضل خویش پیراکن  
(همان: ۳۲۸)

### ب- دیوان غیر انسانی

۱- آرزو: ناصر خسرو، مرد دین است و خرد، نه مرد هوا و آرزو، در بیت زیر آرزو و حسد را به مارانی تشبیه کرده که اقامتشان در خانه دل، واضح است پیامدی شوم و ناخوش دارد:  
آرزو را و حسد را مده اندر دل جا  
گر همی خواهی تا خانه به ماران ندهی  
(همان: ۴۶۳)

در قصیده‌ای دیگر، آرزو را وبای خرد می داند:  
ترسم کز آرزو خردت را وبا رسد  
زیرا که آرزو خرد خلق را وباست  
(همان: ۳۹۶)

در جایی از دیوان، آرزو را دیو دانسته است:  
دیوی است صعب در تن تو آرزو  
جویای آز و ناز و محال و فره  
(همان: ۴۷۵)

ناصر همچنین آرزومندانی را که وجود خویش را بر آتش آرزو بریان می سازند دیو می‌شمارد:

ای گشته تو را دل و جگر بریان  
بر آتش آرزو چو بورانی  
لعنت چه کنی بخیره بر دیوان؟  
کز فعل، تو نیز همچو ایشانی  
(همان: ۶۰)

۲- آرزو: به اعتقاد ناصر خسرو، «آز» دیو گمراه کننده انسان است که پیغمبران آن رابا بصیرت دیده، از خود دور ساخته اند؛ اما انسان نادان قادر به دیدن آن نیست ولی با استمداد از شاعر می‌تواند از وجود آن آگاه شده، خود را از آن برحذر دارد:

آز دیو توست چندین چون رهاجویی زدییو؟  
تو رهاکن دیو را تا زو بباشی خود رها  
دیو را پیغمبران دیدند و راندندش ز پیش  
دیو را نادان نبیند من نمودم مرتورا  
(همان: ۴۹۴)

گفتنی است از پس از اهریمن، نیرومندترین «دیو» در آئین زرتشتی است و تا پایان جهان و مرگ اهریمن با او همدست خواهد بود. (شجری، ۱۳۸۲: ۷۹)

در «بنداهش» آمده است: «از دیو آن است که (هر) چیز را بیوبارد و چون نیاز را چیزی نرسد، از تن خورد. (او) آن دروجی (ع) است که چون همه خواسته گیتی را بدو دهند، انباشته نشود و سیر نگردد» (فرنیغ دادگی، ۱۳۶۹: ۱۲۱)

در کتاب «مینوی خرد»، یکی از دلایل غفلت مردمان از مرگ، فریب «دیو آز» عنوان شده است. (مینوی خرد، ۱۳۶۴: ۳۴-۳۵)

۳-تن: یکی از دیوهایی که شاعر بارها و بارها از آن نام می برد و از توجه به آن و خواسته‌هایش بر حذر می دارد، جسم یا تن آرزوجوی است. ناصر در ابیات بسیار متعدد، تن را در مقابل جان در مرحله نازلی قرار می دهد، تن را فانی و جان را باقی می داند:

فانی به جان نه ای به تنی، ای حکیم، تو جان را فنا به عقل محال است و نارواست  
(همان: ۳۹۳)

شاعر در جایی، تن را زمینی و جان را سمایی می نامد:

تن زمینی است میارایش و بنگن به زمینش جان سمایی است بیاموزش و بربر به سماش  
(همان: ۲۷۷)

در ادبیات زیر نیز، تن را دیوی دانسته که از تمام شیاطین بدکردار تر است و از حَب خاندان پیغمبر و اطاعت از آنها به عنوان تنها سلاح برای مقابله با این دیو یاد کرده است:

زی حرب تو آمده است دیوی بد فعل تر از همه شیاطین  
آن این تن تست، ازو حذر کن وز مکر و فریب این بنفرین...  
یاری ندهد تو رابر این دیو جز طاعت و حَب آل یاسین  
گرد دل خود ز دوستی شان بر دیو حصار ساز و پرچین  
(همان: ۵۰)

در جایی دیگر چنین توصیه می نماید:

ز دیو تنت حذر کن که بر تو دیو تنت فسوس ها همه از یکدیگر بتر دارد

(همان: ۲۸۰)

۴- جهان: ناصر خسرو، مکرراً جهان و دوستداران آن را مورد مذمت قرار داده، در موارد متعدد، جهان را دیوی فریبنده معرفی کرده، حتی گاه دنیا طلبان را نیز که به دنبال دیو دنیا می‌روند، دیو نامیده است:

دیوی است جهان صعب و فریبنده مر او را هشیار و خردمند نجسته است همانا

(همان: ۵)

ای شده مشغول به کار جهان ای شده مشغول به کار جهان  
گر تو نه دیوی به همه عمر خویش غره چرای به جهان جهان؟

(همان: ۱۳)

در جایی دیگر، جهان را دیوی دانسته که تلخی‌ها را با مکر و نیرنگ در شیرینی‌ها می‌آمیزد، اما شاعر معتقد است هر که را در سر خرد باشد با این دیو کاری نباشد:

دیوی است جهان که زهر قاتل را در نوش به مکر می‌بیاچارد  
چون روز ببیند این معادی را هر کس که برو خردش بگمارد  
آن را که به سرش در، خرد باشد با دیو نشست و خفت چون یارد؟

(همان: ۲۵۳)

نظامی نیز در لیلی و مجنون چنین می‌گوید:

دیوی است جهان فرشته صورت در بند هلاک تو ضرورت

(نظامی، ۱۳۷۴: ۹۷)

ناصر برای حفظ مخاطب از شر این دیوان، گوش جان سپردن به اشعار خود را به عنوان تعویذ تجویز می‌کند:

نگر تات نفریید این دیو دنیا حذر داد از این دیو، هان ای پسر هان  
از این دیو تعویذ کن خویشان را سخنهای صاحب جزیره ی خراسان

(ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۸۶)

ذکر این نکته لازم است که شاعر گاه ، جهان را مادر قلمداد کرده از آن به نیکی یاد می‌کند:

جهان را چو نادان نکوهش مکن      که بر تو مر او را حق مادری است  
(همان: ۱۱۰)

گیتی به مثل مادرست، مادر      از مرد سزاوار ناسزا نیست  
(همان: ۱۱۵)

**۵- جهل:** ناصرمرد علم است و دشمن جهل، او عقیده دارد نزد علما هیچ بدی بدتر از جهل نیست:

ز جهل بتر زی اهل علم نیست بدی      زهر بدی بجهی چون ز جهل خود بجهی  
(همان: ۳۲۱)

او پیوسته با جهل و بی خبری در جنگ و ستیزه به سر می‌برد و در این کارزار، توفیق می‌یابد دیده جهل را آزرده و نابینا سازد:

سوزن سوزانم در چشم جهل      لیکن در باغ خرد سوسنم  
(همان: ۳۰۵)

شاعر به مخاطبان جاهل خود سفارش می‌کند با طناب پند او، دیو جهل خود را به اسارت کشند:

دیو جهلت را به پند من ببند      پند شاید دیو جهلت را طناب  
(همان: ۴۱۰)

ناصر خسرو در قصیده ای پس از مدح مستنصر بالله، جهل خود را دیو ستمگری دانسته که در مجلس علم خلیفه فاطمی توانسته از شر آن رهایی یابد:

قبله ی علما یکسر مستنصر بالله      فخر بشر و حاصل این چرخ مدور  
وز جهل بنالیدم در مجلس علمش      عدلش برهانیدم از این دیو ستمگر  
(همان: ۱۳۳)

**۶- حیوانات:** ناصر خسرو در قصیده ای پس از متذکر شدن ارزش وجودی انسان و بیان جایگاه رفیع او در بین آفریدگان، انسان را امیر می‌نامد و حیوانات را رعیت او، انسان را



سلیمانی می داند که حیوانات، دیوان مطیع درگاه وی اند. به اعتقاد او اگر دیو موجودی بی خرد و بی دین اما کارکن است، تمامی حیوانات درمقابل انسان چنین وضعی دارند. ذکر این نکته لازم است که دیو در اینجا به معنی متداول خود به کار نرفته بلکه شاعر شخصیت جنیان را که با سلیمان ارتباط داشته اند در نظر داشته است:

تو امیری و فصیحی و ترا رعیت	حیوان اند که گنگ اند همه ایشان
نیست پوشیده که شاه حیوانی تو	که نه عریانی و ایشان همگان عریان
بنده و کارکنانند ترا گویی	تو سلیمانی و ایشان همگان دیوان
دیو اگر کارکن بی خرد و دینست	پس حقیقت همه دیواند تو را حیوان

(همان: ۴۱۱)

**۷-دهه:** دهر در دیوان ناصر، در مفهوم زمان و زمانه به کار رفته است، با اینکه شاعر در تمایز زمان و دهر در آثار منثور منسوب به خود می کوشد، در دیوان این مطلب را نادیده می گیرد. (یادنامه ناصر خسرو، ۱۳۵۵: ۲۷۷) صفاتی که شاعر به زمانه نسبت می دهد عبارتند از: بدخویی، بدگوهری، بی وفایی و ... و اینها همان صفاتی است که پیشتر راجع به دیوان برشمردیم. (رک. صفات دیوان)

ابیات زیر به عنوان نمونه نقل می گردد:

فریاد به لا اله الا هو	زین بی معنی زمانه بدخو
زین دهر، چو من، تو چون نمی ترسی؟	بی باک منم، چه ظن بری یا تو....
زین دیو وفا طمع چه می داری؟	هرگز جوید کس از عدو دارو؟

(ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۶۳-۱۶۲)

چون دید زمانه که غره گشتم	بشکست به دست جفا نهالم...
زین دیو دژ آگه چو گشتم آگه	زین پس نکند صید باحتیالم

(همان: ۳۲۲)

**۸- عوامل متغیری که دارای عملکردی ثابت و قانونمند نیستند (در اینجا: بخت)**

ناصر خسرو در قصیده ای، توجه به دانش و فراگیری آن و بی اعتنایی به بخت و اقبال و نادیده انگاشتن آن را توصیه می کند. در نظر او، بخت چون مردی دو رو است که بایک دست می کشد و با دست دیگر مینوازد، گاهی چون آب شیرین و گوارا خوشایند و دلپذیر است گاه چون آب شور مکروه طبایع، اگر خشم می گیرد، خشم آن را سببی پدید نیست و خوشیهایش آمیخته با ناخوشی است. چنین چیزی نزد ناصر دیو است و او از چنین دیوی ننگ دارد ننگ:

دانش آموز و بخت را منگر	از دلت بخت کی زاید زنگ
بخت آبی است که خوش و گه شور	گاه تیره ی سیاه و گاه چوزنگ
بخت مردی است از قیاس دوروی	خلق گشته بدودرون آونگ
به یکی چنگش آخته دشنه ست	به دگر چنگ می نوازد چنگ...
هیچ کس را به بخت فخری نیست	زانکه او جفت نیست با فرهنگ
به یک اندازه اند بر در بخت	مرد فرهنگ با مقامر و شنگ
سبب خشم بخت پیدا نیست	شکرش راجدا مدان ز شرنگ
وین چنین چیز دیو باشد و من	از چنین دیو ننگ دارم، ننگ

(همان: ۳۶۹)

**۹- نفس:** ناصر در موارد متعدد در دیوان، نفس را به دیوی با اوصاف ستمکار، گمراه، جنگجو، منافق و ... تشبیه کرده است. نفس ستوری، همان نفس بهیمی است که در فرهنگ ها به معنی نفس اماره و نفس و قوت شهوانی آمده است.

در ابیات زیر، شاعر از مخاطب می خواهد که با خنجر حکمت و طاعت نفس ستوری را از پای در آورده بدین وسیله از این دیو بسیار دستان دست بکشد، اما در عین حال معتقد است می توان این دیو گردن کش منافق را با یاری عقل مسلمان نمود همان گونه که شاعر خود تجربه کرده است:

بکش نفس ستوری را به دشنه ی حکمت و طاعت

بکش زین دیو دست را که بسیارست دستانش

یکی غول فریبنده است نفس آرزو خواست  
 که بی باکی چرا خورش است و نادانی بیابانش  
 به ره باز آید این گمراه دیوت گر بخواهی تو  
 مسلمانی بیابد گر خرد باشد سلیمانیش  
 کرا عقل از فضایل خلعتی دینی پوشانند  
 نداند کرد از آن خلعت هگرز این دیو عریانش  
 مرا در پیرهن دیوی منافق بود و گردن کش  
 و لیکن عقل یاری داد تا کردم مسلمانش  
 (همان: ۲۳۳-۳۴)

درجایی دیگر از دیوان چنین اظهار می دارد:  
 گر دیو از آنچه کرد پشیمان نشد  
 من نفس را زکرده پشیمان کنم  
 گر نیست طاقتم که تن خویش را  
 بر کاروان دیو سلیمان کنم  
 آن دیو را که در تن و جان من است  
 باری به تیغ عقل مسلمان کنم  
 (همان: ۳۷۱)

۱۰- **هوا:** در بیت زیر شاعر هوا و هوس را به دیوی تشبیه کرده که باعث نابودی انسان می گردد بنابراین از انقیاد آن نهی نموده است:  
 دیو هوا سوی هلاکت کشد  
 دیو هوا را مده افسار خویش  
 (همان: ۱۷۷)

### نتیجه

از مجموع بررسی های پیرامون دیوها در دیوان ناصر خسرو چنین استنباط می شود که اگرچه ناصر خسرو، دیو را در معانی مختلفی به کار برده است اما در بیشتر موارد شخصیت دیو اصلی (شیطان) و به تعبیر خودش مادر دیوان را در نظر داشته است. دیو نامیده ها در اشعار این شاعر به دو دسته «انسانی» و «غیرانسانی» تقسیم می شوند. امیران سلجوقی، خلفای عباسی،

فقیهان ریاکار، عوام، جهال و ... از دسته اول و جهل، جسم، نفس، دهر، حرص و آز و ... از دسته دوم به شمار می آیند و هر دو دسته به سبب ویژگی هایشان منفور شاعراند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## منابع

- ۱- حافظ (۱۳۶۷) دیوان. به اهتمام سید ابوالقاسم انجوی شیرازی. چاپ هفتم. تهران: انتشارات جاویدان.
- ۲- دشتی، علی (۱۳۶۲) تصویری از ناصر خسرو. به کوشش مهدی ماحوزی. چاپ اول. تهران: انتشارات جاویدان.
- ۳- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳) لغت نامه. جلد هفتم. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۴- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۰) با کاروان حله. چاپ ششم. تهران: انتشارات علمی.
- ۵- شجری، رضا (۱۳۸۲) «تحلیل و بررسی عنصر آز در شاهنامه فردوسی». فصلنامه پژوهش‌های ادبی (نشریه انجمن زبان و ادبیات فارسی) سال اول. شماره اول.
- ۶- شعار، جعفر (۱۳۷۰) گزیده قصاید ناصر خسرو. چاپ هفتم. تهران: انتشارات علمی.
- ۷- شهیدی، سید جعفر (۱۳۸۰) شرح مثنوی. دفتر ششم. چاپ اول. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۸- ——— (۱۳۷۶) شرح مثنوی. چاپ دوم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۹- صفا، ذبیح الله (۱۳۶۹) حماسه سرایی در ایران. چاپ پنجم. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ۱۰- غلامرضایی، محمد (۱۳۷۵) برگزیده اشعار ناصر خسرو. چاپ اول. تهران: انتشارات جامی.
- ۱۱- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۰) شاهنامه. تصحیح ژول مول. چاپ پنجم. تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
- ۱۲- فرنیغ دادگی (۱۳۶۹) بندهشن. گزارنده: مهرداد بهار. چاپ اول. تهران: انتشارات توس.
- ۱۳- محقق، مهدی (۱۳۷۴) تحلیل اشعار ناصر خسرو. چاپ چهارم. تهران: انتشارات دانشگاه.
- ۱۴- مشکور، محمد جواد (۱۳۷۲) خلاصه ادیان در تاریخ دین های بزرگ. چاپ پنجم. تهران: انتشارات شرق.
- ۱۵- معین، محمد (۱۳۷۱) فرهنگ فارسی. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ۱۶- ——— (۱۳۲۶) مزدیسنا و تاثیر آن در ادبیات پارسی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۷- مینوی خرد (۱۳۶۴) ترجمه احمد تفضلی. چاپ دوم. تهران: انتشارات توس.

- ۱۸- ناصر خسرو، ابومعین (۱۳۷۰) دیوان اشعار. تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۹- نظامی (۱۳۷۴) لیلی و مجنون. تصحیح برات زنجانی. چاپ دوم. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۲۰- بی نام (۱۳۵۵) یادنامه ناصر خسرو. مشهد: دانشگاه مشهد.





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی